

نوشتن شکلی از زندگی است

الف

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۴۵ همزمان با جلسه ۸۴۵ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۱۳۹۴/۰۵/۰۸ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

قل اَعُوذْ بِه خدای صبحِ روشن...

چند شاخه گل توی آب بودند
به پاهایم کف حوض نگاه می کردم
خنکی خوبی آرام آرام رخنه می کرد
به بند بند تنم
شاخه گل ها می خندیدند

گنجشک پر، هواپیما پر
چند وقت است باغچه را آب نداده ام
به کفش هایم نگاه می کردم
یادم نیست تا کی یک بند دویدم

- دو تا خاتون رو دیدم
یکیش به من آب داد
یکیش به من نان داد
چند وقت است باغچه را آب نداده ام؟
نان را خودم خوردم.

خواب پر
خواب دیدم دارم پرواز می کنم
دم سحر
من که تا دیشب یک بند از خودم گفته بودم
آه آه بس است دیگر
مسافری محترم تا چند لحظه ی دیگر...

کلاغ پر
گنجشک پر

به شاخه گل ها نگاه می کردم
خنکی خوبی آرام آرام
تنم را زلال می کرد

خدا فردا را به خیر کند.

نسرین خندان
دوشنبه ۲۷ جولای ۲۰۱۵

خاطرات تلخ عاشقی

یه روزی گفته بودم تو قلبم هستی یادته ؟
مثل شبنم رو تن گل که نشستی ... یادته ؟
یادته آسمونو تو چشمای من می دیدی ؟
برای لحظه ی دیدار گل حسرت می چیدی
یادته یه روزایی تمام دلخوشیت بودم ؟
یادته بی ادعا دلیل سرخوشیت بودم ؟
یادته جز سخن عشق واسه تو تب نمی شد
شبای نبودنم برای تو شب نمی شد
ریتم آهنگ دلم شیدای اون ساز تو بود
مرغ عشق سینه ام مسحور آواز تو بود
یادته با خنده هات توی دلم چه ها می شد ؟
راضی از حس من و تو بخدا ، خدا می شد
یادته که گیسوهات وقتی پریشون می شدند ؟
تموم ستاره ها حیرون و و بیرون می شدند
یادته سُرمه ز چشم تو خجالت می کشید ؟
آسمون رو با دو ماهش به نقاقت می کشید
یادته غنچه به یاد لبای تو وا می شد ؟
عطر گل بعشق تو ز گلدونارها می شد
صحبتات چه دلنشین ... چه نازنین مثل هلو
تموم ابرا بودن زیر پاهات فرش وزیلو
یادته رو پشت بوم سوی کلات خیره شدیم
دوتامون صاحب یک جفت دل بی شیر شدیم
نور سبز شه دارو یادته ؟ حس و حال
قسم هایی ، که ما خوردیم با خدا رو یادته ؟
حالا کو اون همه خوبی ، همه نیکی ، همه ناز ؟
همه اون شعرای شادی که میگفتی بایه ساز

حالا بعد دل سپردن میگی آخه عاشقی
 مزه ی خوبی نداره ، واه چه تلخه عاشقی
 میگی سرنوشت ما دوتا همین بود که گذشت
 شایدم خواست خدا بوده که قلبامون شکست
 چی خدا خواست؟ چی میگی؟ چه سرنوشتی؟ نازنین
 چه جوری خط بخط اینها رو نوشتی؟ نازنین
 چرا من قبول کنم نبودنت رو؟ ، تو بگو!!!!
 ببینم جایی دیگه شکفتنت رو، تو بگو!!!!
 باورش برام محاله تو کنارم نباشی
 اصلاً این وجود نداره که تو یارم نباشی
 مگه پایان تموم قصه هاشکستنه؟
 نه عزیزم... فرصتی تازه برا نوشتنه
 هنوز هم که خنده هات تودار و بوداره چوسیب
 هنوز هم با اون اداهات میدی چشمامو فریب
 هزار و یک دفعه از کنج لبات میکشم آه!!!!
 دل من پاک و پتییست... ولی بزار سرش کلاه
 قسمت می دم به مهتاب خدا نگاه کنی
 و همین حس منو درون خود فنا کنی

شهرام پورشمسی

۹۴/۴/۱۹

شازده کوچولو و خلبان اش

کفالت دست پیدا نکرده بود، آنتوان با فرارسیدن دوران مقدس سربازی در نیرو هوایی ارتش فرانسه مشغول خوردن آش شد. از طرفی پول دار شدن اش از راه بسیار دشوار ارث بابا، این فرصت را برایش پدید آورد که به کلاس های خلبانی برود و کار تا جایی پیش رفت که او در سال ۱۹۲۳ نه تنها گواهینامه خلبانی اش را گرفت بلکه در این سال به استخدام نیرو هوایی ارتش فرانسه نیز درآمد.

اما اگر فکر می کنید که به خلبان جماعت پول دار بی پروبرگرد دختر می دهند اشتباه فکر می کنید. او در آن سال هایی که مدام برای ارتش می پرید و اعتماد به نفس اش در حد یک مهندس شیمی شده بود، به خواستگاری دختر زیارویی رفت و به خیال این که خانواده دختر خیلی راحت «بله» را می زند، دو پایش را روی هم انداخت. اما خانواده دختر به بهانه ای این که پروازهای او پر از حادثه است و این که ای کاش همان مهندس شیمی بود تا دخترمان را به او می دادیم، به این خواستگار جواب منفی داد. بعدها در سال ۱۹۲۹ آنتوان در اولین کتاب اش به نام «پیک جنوب» نشانه هایی از این عشق را با ترفند «مکانیزم انکار» به رشته تحریر درآورد.

در سال ۱۹۴۰ در یک عملیات، هواپیمای آنتوان در صحرایی در آفریقا دچار نقص فنی شد و سقوط کرد. اما تقدیر این بود که آنتوان از این ساحنه هوایی جان سالم به در ببرد و به تاسی از این اتفاق رمانی را بنویسد که از آن به عنوان سومین کتاب پر خواننده قرن بیستم با فروش بیش از ۲۰۰ میلیون نسخه و ترجمه شده به بیش از ۲۵۰ زبان و گویش دنیا یاد می شود: شازده کوچولو یا شازده کوچولو و سیاره اش و یا شهر بار کوچولو و حتی مسافر کوچولو و همین طور شاهزاده ای کوچولو و یا از همه مهم تر شازده ای بچووک. (شما را به خدا مترجم های آیشن مند ما را می بینید؟)

آنتوان دو سنت آگروپیری که گمان می کرد برای خلق هر اثر بی نظیری حتماً باید با هواپیما سقوط ناموفقی داشت، در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۴ در ارتفاعات فرانسه مجدداً این کار را تکرار کرد؛ اما اینجا بود که دست تقدیر این بار این طور جواب اش را داد: «زر نزن بابا»

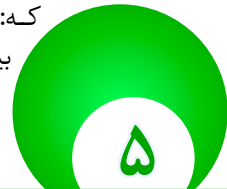


تقویم این هفته ضمن گرمای داشت روز جهانی شیر مادر (۱ جولای) به شازده کوچولویی اختصاص دارد که در سال ۱۹۰۰ در لیون فرانسه به دنیا آمد: آنتوان دو سنت آگروپیری.

در برخی منابع آمده است که آنتوان در کودکی و در بازار برده فروشان به قیمت دو سنت توسط مدیر بزرگترین کمپانی آگروسازی فرانسه از شخص نامعلومی خریداری شده است؛ اما خود آنتوان معتقد است که حالا شاید ناخواسته و بر حسب اتفاق ولی قطعاً از پدر و مادر واقعی اش به دنیا آمده است؛ یعنی از آقای کنت ژان دو سنت آگروپیری و خانم ماری دو فونسکلومب که اولین کسانی بودند که اعتقاد داشتند عدد دو زوج است.

دوران کودکی آنتوان داشت با یک برادر به همراه دو خواهر سپری می شد که پدرش در چهار سالگی او از دنیا رفت. از آن جایی که مرحوم مغفور به شکل سنتی در کار پرورش پرندگان زینتی در پشت بام خانه خود بود، آنتوان در مراسم ترحیم مدام این شعر را زیر لب تکرار می کرد که: «بی وجودات ای پدر، مهر و وفا از خانه رفت / قمری شیدای ما، از بام این کاشانه رفت». اما این امید را در دل داشت که هنوز دستان نوازش گر مادری را دارد که بالای سر او و باقی بچه ها است. و آرزو می کرد که هیچ مردی عاشق ننه اش نشود تا ارث پدر بیش از چیزی که هست تقسیم شود. خوشبختانه با مرگ برادر در سال ۱۹۱۷ بر اثر بیماری رماتیسم قلبی و عدم تجدید فراش مادر این رویا بیش از پیش محقق شد و تمام سهم الارث خانواده آگروپیری به آنتوان واگذار شد و او که از این مساله به واقع خرکیف شده بود، ناراحتی خودش را با زدن آگهی ترحیمی در روزنامه ابراز کرد که: «برادر رسم دنیامون همینه / خدا از بین ما گل رو می چینه».

از آنجایی که مجلس قانون گذاری فرانسه هنوز به تکنولوژی معافیت



یک رمانس دانشگاهی مرگبار

نویسنده محمود سعیدنیا

ناشر: حرفه هنرمند

موضوع: داستانهای فارسی - قرن ۱۴

تعداد صفحه: ۱۶۰

قطع: رقعی

نوع جلد: شومیز

تاریخ نشر: ۲۴/۰۴/۹۱

نوبت چاپ: ۱

محل نشر: تهران

شمارگان: ۲۰۰۰

رده دیویی: ۸۴۳/۶۲

قیمت: ۴۸۰۰ تومان



وقتی زندگی آن قدر به درازا کشیده شده که هیچ چیز مگر مرگ قریب الوقوع علاجش نمی‌کند، مجبورید برای تاب آوردن انتظار و احتضار هم که شده، هذیان بگویید و هذیان بنویسید. و این همان کاری است که راوی غیر قابل اعتماد «یک رمانس دانشگاهی مرگبار»

انجامش می‌دهد. مرد بسیار پیری که انتظار و اشتیاقش به مرگ وادارش می‌کند شمارش معکوسی شروع کند: شب‌ها خودش را در اتاق محبوس می‌کند تا بنویسد. از هر چه که شد. از دانشگاه و دوستان معدودش که نمادی از افسار جامعه‌اند، از عشقش، و از مرگ می‌گوید. سوال‌هایی کلیشه‌ای پیش می‌کشد که قاعدتا همه‌مان با آن دست و پنجه نرم کرده‌ایم و به پاسخ رسیده یا نرسیده‌ایم. از مرگ، خودکشی، پوچی زندگی و بلاهت. اما این بار در بینابین یک روایت غیرخطی خوب و با ایده‌ای تازه در نگارش رمان.

هزار و یک شب را به یاد بیاورید. شهرزاد هر شب قصه‌ای سر هم می‌کرد تا مرگ را از خود دور سازد و این جا راوی بی‌نام ما هر شب هذیانی می‌نویسد تا مگر مرگ او را در آغوش بگیرد. و این‌طور شصت و شش شب‌نوشته پیش روی‌تان است.

عارف‌ه رسولی‌نژاد

این‌که دل به کاری مداوم بدهم سخت است. نمی‌دانم چند بار قول داده‌ام ستون ثابت معرفی کتاب را برای افسانه بنویسم و بعد زده‌ام زیرش. این را همین حالا گفتم که اگر دو هفته‌ی بعد معرفی کتابی در الف ندیدید شک نکنید جا زده‌ام! فی‌الحال فرض بگیریم این صفحه ثابت است و تداوم خواهد داشت. پلن آ این است که بروم سراغ چند کتاب از نشر کم‌تر شناخته‌شده‌ی «حرفه هنرمند» یا «حرفه نویسنده». این اولین کتاب منتخبم از این نشر بود. حالا شاید هم این وسط یک‌هو پلن بی را اجرا کردم. از این هم تعجب نکنید.

مثل پشه‌هایی در پی نور پرژکتور

ساده شده است و تکنیک‌های استفاده شده در شعر است که آن را می‌سازد. حروف و کلمات نکره به خوبی استفاده شده است مثل «دست‌ها در خاطر یکی هست / صدات کنج خانه‌ای نشسته»

«باد تکه‌هایی را با خود...» ارجاع به شعر فروغ فرخ‌زاد دارد. زمان استفاده شده در شعر بیشتر یک زمان نه کاملاً روشن و نه کاملاً تاریک است و به نظر می‌رسد شاعر یک وضعیت خاکستری را مد نظر داشته است. حوریه رحمانیان اعتقاد دارد، شاعر خودش را محک می‌زند از لحاظ ادوار زمانی. شعر ساده و روان دارد حس بدی را با خود نمود می‌دهد.

شعر مریم انصاری نقد شد. تکنیک‌های شعری وقتی خوب تو بافت شعر جا بیافتد و تو چشم نزند از نکات قوت شعر محسوب شده و این مهم در شعر انصاری اتفاق افتاده است. زنی که در این شعر است یک زن سنتی امروزی است که با غزل سروده می‌شود. بین مضمون و قالب شعر تناسب وجود دارد و نگاه به زن یک نگاه سنتی است. شعرهای این یکی دو هفته اخیر انصاری کمتر شاعرانه است و بیشتر به سمت انسجام شعری پیش رفته است. به نظر حاضرین در جلسه اوج شعر بیت «گل به گل مست کردم از عطرم / ...»

... / یک جهان رنگ و یک بغل بورا» به دلیل استفاده از توصیفات تکراری در قالب جدید و تازه بود. شعر «غزلی ناب بگویم» اثر مهدی فتاحی نقد شد. ارتباط افقی در بعضی مصرع‌ها مثل «الزام به مو نیست، تو بگذار کلاهات» به خوبی اتفاق نیافتاده و ضعف شعر به حساب می‌آید. هر چه کلمات استفاده شده در یک بیت از یک دایره واژگانی باشد قوت شعر

این هفته مکان اجلاس هفتگی انجمن تغییر کرده و به موسسه هفت‌برکه منتقل شده است. فعل، فعل مضارع است و استمرار این فعل بسته به استمرار خرابی ویدیو پرژکتور خانه فرهنگ دارد. دوستان همه جمع‌اند و منتظر ورود شاه‌داماد، محمود غفوری؛ البته بیشتر منتظر شیرینی نامزدی تا خود ایشان! احتمالاً از این به بعد با تنها عضوی از انجمن که می‌توانستم با فراغ بال شوخی کنم و اصلاً نمی‌خواند و وقتی هم که می‌خواند، شوخی خورش ملس بود؛ دیگر «تموم شد» این موقعیت فوق‌العاده و استثنایی.

محمد خواجه‌پور و ابوالحسن محمودی و مهدی فتاحی و حبیبه بخشی و فاطمه یوسفی و حوریه رحمانیان و شهرام پورشمسی و حسن حاجیان و محمود غفوری حاضرین این هفته هستند. (اگه یه نفس از اول این بند تا پایان جمله بخونین معلوم میشه نفستون خوبه!) تغییر مکان جلسه به موسسه هفت‌برکه توفیقی اجباری برای حضور حبیبه بخشی و فاطمه یوسفی بود و آن، این ایده را به ذهن بنده سراپا تقصیر چپاند که چه خوبه هر هفته توفیقی اجباری را نسیب یکی از اعضایی کنیم که افتخار زیارتشان را هر هفته نداریم. (این موضوع در دستور کار گروه دبیران قرار گرفته و نتیجه را به سمع و نظر دوستان می‌رسانیم.)

شعر «تاریک روشنا» اثر سعید توکلی نقد شد. به گفته خواجه‌پور؛ از دید تکنیکی حذف‌ها به قرینه لفظی و معنوی کشف‌های تازه‌ای به خواننده می‌دهد و ایهام‌ها کمتر و مضمون

چهارپاره از بی‌زمان خاکستری

درباره شعر «تاریک روشنا» از سعید توکلی در الف ۷۴۴



در ظاهر شعر بر پایه چهار زمان «عصرها»، «هر غروب»، «هر شب» و «صبحی» ساخته شده است. اما این زمان‌ها تفکیک شده و جدا نیست «کمی بعد یا قبل» شعر اتفاق می‌افتد.

اتفاق شعر در بی‌زمانی در «تاریک روشنا» می‌افتد نه در تاریکی و نه در روشنایی. تصویر «سیگار» به خوبی این درهم‌تندی و روشنی و تاریکی را نشان می‌دهد. روشنایی مدام سیگار همان خاکستر شدن و بر باد رفتن است. بر باد رفتنی که هر تکه‌ای از آن را باد به جایی خواهد برد. تکه‌هایی غیر قابل تشخیص.

همین آمیختگی تاریکی و روشنایی در بخش‌های دیگر نیز دیده می‌شود نه «دست‌ها در خاطر یکی است» چندان امیدبخش است و نه «آسمانی که ابر ندارد و خاطرات کسی را از یاد برده است». هر دو این‌ها وضعیت‌هایی هستند که در نهایت به سیگار خاکستر شده و گریه منتهی می‌شود.

کشف‌های زبانی گرانیگاه شاعرانگی سعید توکلی است اما نقطه قوت شعرها در این است که این کشف‌ها در بافت شعر تنیده شده و خودنمایی نمی‌کند. «بلند شدن» سایه‌ها به آرامی اتفاق می‌افتد جوری که ما «رفتن» بعد از این بلند شدن را طبیعی و در امتداد شعر می‌دانیم. از سوی دیگر شاعر عجله‌ای برای برگشتن به تصویر محوری «سیگار» ندارد و تنها در پایان شعر است که خود را همان سیگار خاکستر شده می‌داند.

همین حوصله شاعر در استفاده از آرایه‌های ادبی باعث می‌شود به جای این که با یک شعر تکنیکی روبه‌رو باشیم آنچه می‌خوانیم شعری نرم و روان باشد.

بیشتر و بیشتر می‌شود. «زیبا شده هر واژه که افتاده به راهات» افتاده به راهات در یک شعر کلاسیک که معانی محدودی را مد نظر دارد نامناسب است.

ابوالحسن محمودی اعتراف کرد که قسمتی از تقویم الف این هفته را از رودست حسین کلهر تقلب کرده است.

ادامه الف را از گروه وات‌ساپ الف پی می‌گیریم.

خانم دکتر رحمانیان در باب تشویق و ترغیب اینجانب جهت کپی و پیست بدون هیچ تغییری از پیام‌های دوستان در وات‌ساپ اینچنین گفت: «من غلام کپی پیستم جز کپی هیچ مگو!» اینگونه بود که بعدها شاعری دیگر بر همین وزن شعری را با این مضمون سرود: «من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو/ پیش من جز سخن شمع و شکر هیچ مگو/ سخن رنج مگو جز سخن گنج مگو/ و از این بی خبری رنج مبر هیچ مگو»

این مساله باعث شد که بقیه اعضا این هفته در مورد کل شعرها سکوت اختیار کنند تا گرفتار رضا شیروان نشوند تا وقتی که نوبت به شعروگرافی خط خورده این شماره رسید.



محمد خواجه‌پور



آدم و حوا
از مجموعه سرخ و سفید
محمد خواجهپور

۲۴۵

